

پاسخ آیت‌الله سبحانی به یک پرسش قرآنی

پاسخ آیت‌الله سبحانی به یک پرسش قرآنی...



پاسخ آیت‌الله سبحانی به یک پرسش قرآنی

یکی از آیاتی که بر معنای غیر ظاهر خود حمل می‌شود آیه «ثم استوی علی العرش» می‌باشد به گونه‌ای که برخی از مذاهب اسلامی با تمسک به ظاهر آیه قائل به جسمیت خدا شده‌اند و لذا در عقاید خود دچار انحراف گردیده‌اند. به گزارش «شیعه نیوز» به نقل از مرکز خبر حوزه، متن زیر نوشتاری از آیت‌الله سبحانی در تفسیر و تبیین این آیه شریفه می‌باشد.

از زمان‌های دیرینه، این فراز از آیه که در موارد متعددی از سوره‌های قرآن وارد شده است، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. "مجسمه" که بیشترین آنها را حنابله تشکیل می‌دهند، آن را به نشستن خدا بر تخت تفسیر کرده‌اند، (بدون آنکه آن را کنایه از تدبیر امور آفرینش بدانند) حتی به این مطلب نیز اکتفا نکرده، بلکه "مقام محمود" (2) را به نشانیدن پیامبر در کنار خدا بر تخت خویش تفسیر می‌کنند (3)، ولی "اهل تنزیه" که بیشتر مسلمانان را تشکیل می‌دهند، این تفسیر را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند، و آن را به کمک آیات دیگر تفسیر می‌کنند و می‌گویند جمله یاد شده کنایه از پرداختن به تدبیر امور آفرینش است. آگاهی علمی (نه تقلیدی) از مفاد آن بستگی دارد که در چهار مورد سخن گفته شود:

- 1- معنی "استواء" که مصدر فعل "استوی" می‌باشد، در لغت و قرآن.
 - 2- مورد به کارگیری واژه "عرش" در قرآن کجاست؟
 - 3- معارف و حقایقی که قبل از این جمله و بعد از آن در قرآن وارد شده است، چگونه است؟
 - 4- در کنایه آنچه مهم است، لازمه معنی است نه خود آن.
- با توضیح این موارد چهارگانه مفاد آیه کاملاً روشن می‌شود. استوا در لغت و قرآن

این منظور مصری، می‌نویسد: استوی در معنای یاد شده در زیر به کار می‌رود:

- 1- استوی الش،: اعتدل (راست و درست شد)
 - 2- استوی الرجل: بلغ اشدّه (به حد رشد و کمال رسید)
 - 3- استوی: استولی و ظهر (چیره و پیروز شد)
- آنگه با این شعر به معنی سوم اشاره می‌کند:

قد استوی بشر علی العراق

من غیر سیف و دم مهراق

"بشر بر عراق چیره شد

بی آنکه شمشیری به کار برد و خونی بریزد"

با توجه به آنچه که گفته شد هرگز استوی مترادف با لفظ "جلس"، و "استوی" به معنی "اجلس" نیست و در زبان عرب دیده نشده، آنگاه که بخواهند به یک نفر امر کنند که بنشیند بگویند: "استوی" بلکه آن را در مورد اعتدال و راست و درست شدن به کار می‌برند از این جهت باید گفت که لفظ "استوی" دارای معنی خاصی است که گاهی در تناسب و توازن و گاهی در کمال و رشد و گاه در چیرگی جلوه می‌کند.

اخفش می‌گوید: استوی به معنی "علو" است. عرب می‌گوید: "استویت فوق الدابة و علی ظاهر البيت ای علوته و استوی علی ظهر دابته ای استقر". در این مورد، استوی به معنای استقرار و استواری و پابرجایی و به دست گرفتن زمام امور است. و به عبارت دیگر هر چند استقرار بر دابه با جلوس همراه است، اما نظر جلوس بر دابه نیست، بلکه مقصود اصلی، حالت استقرار و استواری است. (4)

برگردیم معنی "استواء" را از خود قرآن به دست آوریم.

قرآن واژه "استوی" را از غیر از مورد عرش و آسمان، در معنای یاد شده در زیر به کار می‌برد، همگی صورت‌های مختلف از یک معنی است، هر چند به صورت ظاهر، رنگ معانی مختلف به خود گرفته است:

1- در مورد حضرت موسی می‌فرمایند:

و لما بلغ اشدّه و استوی آتیناه حکما و علما. (5)

"هنگامی که موسی از نظر قوای جسمانی و بدنی به حد کمال رسید، دانش و حکمت به او دادیم".

2- کزرع اخرج شطاه فاستغلظ فاستوی علی سوجه. (6)

"مانند کشت و کاری که جوانه‌های خود را برآورده و آنها را نیرومند ساخته، تا درشت گشته و روی پای خود ایستاده است".

در این آیه، "استوی" در کمال جسمانی گیاه و روی پای خود ایستادن به کار رفته به گونه‌ای که باد و طوفان آن را از جای نکند. 3- آنگاه که درباره کشتی و چارپایان که وسیله نقلیه انسان‌هاست سخن می‌گوید، چنین می‌فرماید: "و جعل لکم من الفلک و الانعام ما ترکیبون* لتستووا علی ظهوره ثم تذکروا نعمه ربکم اذا استویتم علیه". (7)

"برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکب‌هایی قرار داد تا بر آنها سوار شوید و به خوبی بر پشت آنها قرار گیرید و سپس هنگامی که بر آنها سوار شدید، نعمت‌های پروردگارتان را متذکر شوید".

در این آیه نخست از رکوب و جلوس بر کشتی و چارپایان سخن گفته (ترکیبون)، آنگاه از واژه "استوی" بهره گرفته و فرمود: "لتستوا علی ظهوره ثم تذکروا نعمه ربکم اذا استویتم علیه" و این حاکی از آن است که استوای بر کشتی و چارپایان غیر از رکوب و جلوس است. نخست رکوب و جلوس صورت می‌پذیرد و آنگاه استقرار.

از این بیان استفاده می‌کنیم که مقصود از استواء حالت استقرار و استیلا و تسلط بر مرکب است، که آن را از سرکشی بازداشته و به فرمان خود در می‌آورد، و به عبارت دیگر هر چند در اینجا "استواء" همراه با جلوس و رکوب است، اما این واژه ناظر به نشستن انسان نیست، بلکه ناظر به حالت رام کردن مرکب است، و به طور خلاصه نشانه حاکمیت و در اختیار گرفتن و فرمانروایی بر آن وسیله نقلیه است.

در آیه دیگر می‌فرماید: "و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی". (8)

"آب فرو نشست، کار پایان یافت و کشتی بر دامنه کوه جودی استقرار یافت".

مسئله مقصود جلوس کشتی بر تپه‌ای از کوه جودی نیست، بلکه هنگامی که کشتی روی آب در حال نوسان و تلاطم بود، با پهلو گرفتن بر روی تپه "جودی" به سکون و آرامش و ثبات دست یافت.

با توجه به آیات یاد شده و سخنان اهل لغت، استفاده می‌شود که هرگز در زبان عرب، واژه "استوی" به معنای جلس و رکب و قعد و امثال اینها نیست، هر چند ممکن است در مواردی با این امور همراه باشد، بلکه معنی واقعی این کلمه در اقتدار و استیلا (چیرگی) ظاهر می‌شود.

2- واژه "عرش" در قرآن

در قرآن سه واژه که مفهوم متقارب دارند وارد شده است:

1- سریر: مانند: علی سرر متقابلین. (9) "برتخت‌ها رو به روی یکدیگر قرار دارند".

2- ارائک: متکئین فیها علی الارائک لایرون فیها شمساً و لا زمهریراً. (10)

"در بهشت بر تخت‌های زیبا تکیه داده‌اند نه تابش آفتاب را می‌بینند و نه سرما".

همین‌طور که ملاحظه می‌فرمایید واژه‌های "سریر" و "اریکه" در مورد تختی به کار می‌رود که انسان بر آنها می‌نشیند و هیچ ناظر به معنی دیگری از اقتدار و استیلا نیست و هر جا که قرآن بخواهد از این معنی (نشستن روی تخت برای استراحت و یا تفریح) بهره بگیرد، این دو واژه را به کار می‌برد، امام واژه "عرش" در مطلق سریر و تخت به کار نمی‌رود بلکه به تختی گفته می‌شود که نشستن بر روی آن مظهر قدرت و حاکمیت فرمانروایان بر کشور باشد.

اینک برخی آیات را که در این موارد، وارد شده، از نظر شریف می‌گذرانیم. قرآن، درباره یوسف آنگاه که پدر و مادر را وارد کاخ خود کرد، چنین می‌فرماید: "و رفع ابویه علی العرش". (11)

"پدر و مادر خود را بر تخت بالا برد".

مسئله عرش در اینجا به معنی تختی که یوسف روی آن می‌نشست و می‌خوابید نیست، بلکه تخت خاصی است که مسند قدرت و مرکز فرماندهی و اعمال قدرت بود.

درباره بلقیس ملکه سبا چنین می‌فرماید: "و اوتیت من کل ش، و لها عرش عظیم". (12)

"همه چیز در اختیار اوست و تختی بزرگ دارد".

در آیه دیگر می‌فرماید: "ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین". (13)

"کدام یک پیش از آنکه به حالت تسلیم نزد من آیند، تخت او را برای من می‌آورد؟".

با توجه به این کاربردها می‌توان گفت آنگاه که مقصود متکلم نشستن و سکونت باشد از واژه "سریر" و "اریکه" بهره می‌گیرد و اما آنجا که بخواهد از سریری حکایت کند که مظهر قدرت و استیلا و تدبیر امور است، در آنجا کلمه "عرش" به کار می‌برد. چنانکه در آیات مربوط به حضرت یوسف و ملکه سبا بیان گردید. عرش در آن آیات، تخت نشستنی نبود، بلکه مظهر قدرت و استیلا و تدبیر امور کشور بود.

اتفاقاً در فرهنگ عربی، این نکته کاملاً رعایت می‌شود مثلاً شاعر می‌گوید:

إذا ما بنو مروان ثلث عروشهم ترکناهم مرعی لطیر و کاسر

"آنگاه که تخت‌های فرزندان مروان واژگون گشت، اجساد آنان را چراگاه لاشخورها و درندگان ساختیم".

از این شعر استفاده می‌شود که مقصود از عرش، مطلق تخت نیست بلکه، تخت قدرت و حاکمیت است، زیرا آنگاه که فرزندان مروان بر عرش (تخت) می‌نشستند، استیلا و قدرت خود را به مردم نشان می‌دادند.

تا اینجا به دو نتیجه رسیدیم که استواء به معنای جلوس نیست، بلکه معنی برتر از آن دارد، و آن استقرار و استیلا و تسلط است.

2- عرش به معنای تخت لغوی نیست، بلکه تختی که مظهر قدرت و استیلا است.

اکنون به بیان مطلب سوم می‌پردازیم:

معارفی که قبل از این جمله یا بعد از آن آمده‌اند

جمله "ثم استوی علی العرش" در 7 سوره وارد شده است و در غالب آنها چه قبل از آن و چه بعد از آن، از تدبیر جهان و آفریدگاری خدا سخن به میان آمده است. اینک برخی را یادآور می‌شویم:

1- "ان ربکم اللّٰه الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حیثا و القمر و النجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق و الامر تبارک اللّٰه رب العالمین". (14)

"پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر عرش مستولی شد، خدا لباس شب را بر روز می‌پوشاند و شب با شتاب در پی روز است، و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید که زیر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر جهان از آن اوست، پروردگار جهانیان بسیار با خیر و برکت است".

2- "ان ربکم اللّٰه الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ذلکم اللّٰه ربکم فاعبدوه افلا تذکرون". (15)

"پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر عرش مستولی شد، و به تدبیر کار جهان پرداخت. هیچ شفاعت کننده‌ای جز با اذن او نیست. این است خداوند پروردگار شما پس او را پرستش کنید، آیا متذکر نمی‌شوید؟".

3- "الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام ثم استوی علی العرش الرحمن فستل به خبیرا". (16)
"همان خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه که در میان آن دو قرار دارند را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستولی شد، او رحمن است از او بپرس که او آگاه است".

4- "هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یرج فیها و هو معکم این ما کنتم و اللّٰه بما تعلمون بصیر". (17)

"در زمین فرو می‌رود و یا از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان پایین می‌آید یا به آن بالا می‌رود آگاه است. او با شماست هر کجا باشید. خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است".

اکنون وقت آن رسیده است که به تبیین چهارمین مطلب که در آغاز مقاله به آن اشاره کردیم بپردازیم:

4_ در کنایه، لازم معنی مقصود است، نه خود معنی

علمای ادب می‌گویند کنایه ذکر ملزوم و اراده لازم است، مثلا می‌گویند "فلانی دستش بسته است" یعنی بخشندگی ندارد یا این‌که می‌گویند "در خانه فلانی باز است" مقصود این است که میهمان‌پذیر و میهمان‌نواز است. همان‌طور که توجه می‌فرمایید معنی مطابقی جمله بستگی دست و باز بودن در خانه نیست، چه بسا دست‌های او همیشه باز، و در خانه او غالباً بسته باشد، ولی معنی لازم در اینجا مقصود جدی است.

نتیجه‌گیری

پس از تبیین امور چهارگانه:

اولا: واژه استوا مرادف با جلوس نیست بلکه مرادف با استقرار، استیلا و استعلاست.

ثانیا: عرش مرادف با سریر و اریکه نیست، بلکه تخت خاصی است که احيانا فرمانروا روی آن قرار می‌گیرد و وزیران دور آن می‌نشینند و همانجا برای اداره امور مملکت تصمیم گرفته می‌شود، و امور کشور اداره می‌گردد.

ثالثا: پیش از جمله "ثم استوی علی العرش" و پس از آن، اشاره به تدبیر جهان و عالم هستی شده مانند آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز، پوشاندن شب بر روز و پیاپی آمدن آن دو و گردش ماه و ستارگان و دیگر مسایل تکوینی.

رابعا: در کنایه، معنی مطابقی جمله مقصود جدی نیست، بلکه لازم آن مراد است. با توجه به این امور چهارگانه می‌توان نتیجه گرفت که: "جمله (ثم استوی علی العرش) کنایه از تدبیر امور و کردگاری خداست". و این‌که می‌گوید او بر عرش (عرشی که نماد قدرت زمامداران و تدبیر امور کشور است) استقرار و استعلا یافت. هدف همان لازمه آن، یعنی اداره و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین و سراسر خلقت است، و هرگز پس از آفرینش، تدبیر و اداره را به ارباب انواع یا به عقول و نفوس و یا به اصنام و اوثان و یا به ارواح و اجنه سپرده باشد. اصولا باید دقت کرد که اگر مقصود خدا این بود که او تختی دارد و بر تخت جلوس کرد، شایسته بود بفرماید: "و جلس علی السریر" یا "اتکی علی الاریکه" و مانند آنها، اما از این‌که از واژه "استوی" و لفظ "عرش" کمک می‌گیرد، و در ماقبل و مابعد جمله، کارهای تدبیری خدا را یادآور می‌شود، باید اذعان نمود که هدف، معنی لغوی آن نیست که واقع واقعا برای خدا ماسوای عالم آفرینش تختی محسوس و محدودی باشد و بر آن استیلا جوید و به تدبیر امور بپردازد، بلکه باید گفت جمله مزبور کنایه از تدبیر و اداره و رسیدگی به عالم آفرینش است، و معنی مطابقی جمله مقصود نیست بلکه وسیله‌ای است برای تفهیم معنی لازم.

عرش عظیم خدا چیست؟

در اینجا از یادآوری نکته‌ای ناگزیریم و آن این‌که اگر ما گفتیم مقصود تکیه بر عرش و تخت و سریر نیست، غرض آن عرش مادی و محسوس است که استقرار و استعلا بر آن صورت می‌پذیرد و هرگز عرش واقعی خدا را که در ذیل بیان خواهیم کرد، منکر نشدیم، بلکه از آیات کریمه استفاده می‌شود که خدا دارای عرشی بزرگ است مانند: "اللّٰه لا اله الا هو رب العرش العظیم". (18)

"خدایی که جز او خدایی نیست، و پروردگار عرش بزرگ است".

بنابراین، عرش خود جزئی از عالم آفرینش است و قهرا مقصود از این عرش که مورد تدبیر خداست یکی از سه معنی خواهد

بود:

1- سراسر جهان هستی از مادی و مجرد، که نتیجه استیلا بر آن "استیلا در خور وجود خدا" موجب تدبیر و تنظیم جهان وجود است، قهرا جمله "ثم استوی علی العرش" یعنی بر سراسر هستی که ملک خدا و سریر قدرت اوست، استیلا دارد و قدرت او بر تمام عوالم محیط است، و اگر عرش در آیه یاد شده، در مقابل آسمانها آمده است، از باب عطف عام بر خاص است، و این نظریه را مرحوم صدوق در کتاب "اعتقادات" برگزیده است.

2- مقصود از عرش، عوالم ماورای طبیعت است یعنی آن جهان وسیعی که از قید و بند ماده و شرایط زمان و مکان دور است و آسمانها و زمینها زیر سایه آن عوالم قرار گرفته‌اند، در این صورت، در آن جهان مجرد و بزرگ، تدبیر عالم ماده، صورت می‌پذیرد.

3- عرش، نقطه خاصی از عالم مجرد است که رشته تدبیر امور جهان به آنجا منتهی می‌گردد و آینه‌ای است که جزئیات تمام آنچه که در عالم آفرینش رخ می‌دهد و در آنجا منعکس می‌باشد و فرشتگان اطراف عرش که قرآن از آنها خبر می‌دهد، آنهایی هستند که در جهان خلقت وظایف و تصرفانی دارند و مأمور اجرای فرمانهایی هستند که از این مقام، صادر می‌گردد و حقیقت این مقام به سان موضوعاتی مانند لوح محفوظ برای انسانی که در حجاب ماده است، روشن نمی‌گردد.

با توجه به این، مفاد برخی از آیات مانند: "الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شئ، رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم". (19) "فرشتگانی که حاملان عرش هستند و آنها که گرداگرد آنها، تسبیح و ستایش خدا را می‌گویند، و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند و می‌گویند پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار".

روشن می‌شود که عرش واقعیتی غیر از یک تخت محسوس و مادی است که بر آن تکیه شود و ما به نفی آن پرداختیم و به یکی از سه امر یاد شده تفسیر می‌گردد.

بنابراین، جمله مزبور یا متشابه نیست و اگر هم متشابه باشد به وسیله آیات محکم، مفاد آن، روشن می‌گردد و اینها دلیل بر این است که قرآن، مانند کلام فصیحان و بلیغان دارای مجاز و کنایه است و کسانی که نافی مجاز و کنایه در قرآن هستند، غرض فاسدی را دنبال می‌کنند و آن این‌گونه اسما و صفات را بر معنای حسی و مادی حمل کنند، و در حقیقت مکتب "تجسیم" و "تشبیه" را احیا کنند.

تا اینجا تفسیر آیه به پایان رسید ولی ما در آغاز مقاله از جنابله دو مطلب نقل کردیم:

1- خدا بالای آسمانها بر روی تخت نشسته است.

2- مقصود از مقام محمود این است که پیامبر را در کنار تخت خود می‌نشانند.

مطلب نخست را احمد بن تیمیه پیشوای نخست وهابیان و استاد مکتب محمد بن عبدالوهاب در دو رساله بر این عقیده اصرار دارد. می‌گوید: "و العرش فوق ذلک، و اللّٰه فوق ذلک، و اللّٰه فوق عرشه". (20) "عرش بالای آسمانهاست و خدا هم بالای عرش است".

2- می‌گوید: "تواتر عن رسوله و اجمع علیه سلف الامة من انه سبحانه فوق سماواته علی عرشه، علی علی خلقه". (21) "از پیامبر به تواتر رسیده و گذشتگان امت بر آن اتفاق دارند که خدا بالای آسمانهای خویش روی تخت خود نشسته و برفراز مخلوقات جای دارد".

در کتاب العقیده الحمویة می‌نویسد: "ان اللّٰه سبحانه و تعالی فوق کل شئ، و علی کل شئ، و انه فوق العرش". (22) مجموع این عبارات حاکی است که او برای خدا مکانی و جهتی قائل است و آن به گونه‌ای است که اشراف بر مخلوقات خود دارد و چنین خدای را جز به جسمی که دارای مکان و حیز است نمی‌توان تفسیر نمود.

این سخن از ابن تیمیه بعید نیست. او شاگرد مکتب محدثانی مانند عثمان بن سعید دارمی سجزی مجسم است که در کتاب خود به نام "النقض" می‌گوید: "خدا اگر بخواهد بر پشت پشه‌ای جای می‌گیرد و پشه او را بر پشت خود حمل می‌کند تا چه رسد به یک تخت بزرگ". (23)

شگفت اینجاست که خود احمد بن تیمیه همین را در کتاب "غوث العباد" که در سال 1351 در چاپخانه حلبی مصر چاپ شده به آسانی پذیرفته است.

ابوحبان در تفسیر آیه "وسع کرسیه السموات و الارض" می‌نویسد: در کتاب "العرش" ابن تیمیه معاصر که به خط خود مؤلف بود خواندم: خدا بر کرسی می‌نشیند و جای خالی نگاه داشته است که رسول خدا کنار او بنشیند".

محمد زاهد کوثری می‌نویسد: در نسخه‌های خطی تفسیر "البحر" این عبارت هست ولی در نسخه‌های چاپی از آن حذف شده است و می‌افزاید، مصحح مطبعه، به وی گفت: چون این مطلب بسیار زنده بود، و شایسته یک مسلمان نبود، من آن را حذف کردم.

اصولا چه معنی دارد که خدا آنجا که مظاهر قدرت و اعمال سلطه خود را بر جهان بیان می‌کند یک باره بگوید بر روی تخت نشست و تخت او آن قدر بزرگ و جسم او آن قدر سنگین است که تخت گاهی از سنگینی او ناله می‌کند؟! (24)

----- پی‌نوشت‌ها -----

1- سوره حدید/4.

2- عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا؛ امید است خدایت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد.

- 3- مدارک این دو مطلب در آخر مقاله خواهد آمد.
- 4- لسان العرب، 414/14، ماده سوی با توضیح.
- 5- قصص/6.14- فتح/29.
- 7- زخرف/13 و 8.14- هود/44.
- 9- حجر/10.47- انسان/13.
- 11- یوسف/12.100- نحل/23.
- 13- نمل/14.38- اعراف/58.
- 15- یونس/16.3- فرقان/59.
- 17- حدید/18.4- نمل/26.
- 19- غافر/7.
- 20- مجموعه الرسائل الكبرى، 2، العقيدة الواسطية/399.
- 21- همان/401.
- 22- مجموعه الرسائل الكبرى، العقيدة الحموية/429
- 23- ان الله لو شاء لاستقر على ظهر بعوضة فاستقلت به بقدرته فكيف على عرش عظيم؟
- 24- له اطيط كاطيط الرجل.